

بررسی تاریخ روابط ایران و شوروی

# نخاسته‌ها: خراسان با اطلاع شامل شورویها بود

## چگونه نیروهای شوروی فرمانده لشکر خراسان را در شاهرود متوقف کردند

باید این مطلب را قبل از شروع باین بحث متذکر شویم که یکی از علل مذاکره دربار مسئله تخلیه ایران در کنفرانس یوتسدام که در بحث گذشته شرح داده شده نانه خراسان بود. در باب نانه خراسان ما تیلو و بطور کلی شرحی داده ایم ولیکن چنانکه در همان بحث متذکر شدیم نکته ی اساسی دولت شوروی برای تجزیه تمام ترانسی استخالف شده یوتسدام ارتش سرخ از ایران رخصه کرده گریه آنها یخانت شوروی - اولاً از مدتها پیش و ترسکه بدقت تهیه شده بود و ثانیاً همان ایام که سفرای کبار روسیه در تبران و رادیو مسکو و خبرگزاری تاس و زمانه ایران کرملین و نخست وزیر شوروی در آماریه کنفرانس تبران از خدمات و فداکاری های صادقانه و جوانمردی ملت ایران و شجاعت و شجاعت و ویژه شجاعت و درست کاری مردم ایران و راندگان ایرانی، تعارف نثار سرو روی ایرانیان نموده و نشان و مدال برانندگان ایرانی میدادند که بزم خود همه را فریفته خود سازند. در خفا برای تجزیه قلمه شرقی و شمال و شمال غرب ایران و جدا قلمه تا پشت دروازه های تبران شرح نقشه نموده بودند.

آنگون موضوع غائله خراسان و اساساً وضع خراسان که در آنست ارتش سرخ بوده و مداخلات آنها در امور و تشکیلات داخلی ایران شرح داده می آید و متذکر می شویم که موضوع خراسان در صورتیکه نقشه خائنانه و تجاوز کارانه شوروی و عمال مزدور و خائن او خنثی و تپه می ماند تاریخ ایران بعد از جنگ بهن غافل جور دیگر نوشته می شد و دیگر احتیاجی بر روی مسخه آوردن پیشه وری و دستیاران مزدور و بیادین او. در آذربایجان نمی شد.

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۴ سرلشکر ستاد احسن توفیق که برانمال قیصر سپهد و توفیق وزیر جنگ هستند فرمانده لشکر خراسان گردید. در آن هنگام دولت ایران از جهت اینکه نسبت تراکت سیاسی و دوستی با کرده باشند معمولاً

وقتی چنین ماه و روزانی را از مرکز به شمال کشور گسیل میداشت قبلاً از طریق دیپلماتیک سفارت کبرای شوروی در تهران اطلاع میداد که از طریق سفارت بفرماندهان روسی در نواحی استخالف شده اطلاع داده شود که در بین راه اشکالاتی پیش آمد نکند. در این مورد هم منظور عمل شده بود و قبلاً اطلاع داده و جلب موافقت شده بود. ولیکن از همان مرحله اول فرمانده جدید مواجه با اشکالاتی های عوامل شوروی و حتی اولیایان هم های آنها گردید شاهرود یک نقطه با اصطلاح سرحدی قوای اشکالگران سرخ بوده در همین نقطه فرمانده لشکر را ساعت ها ارتش سرخ متوقف نموده و یاسم بازرسی مانع از هر دستاوردی بعمل ماموریت خود شدند در صورتی که چنانکه اشارت رفت قبلاً در تبران از طریق دیپلماتیک مراتب اطلاع داده شده بود با این وجود فرمانده لشکر را در شاهرود متوقف نمودند. در تبران مقامات دولتی نمیخواستند و میل نداشتند این قبیل مداخلات ناروای قشون سرخ را در کاره های داخلی ایران هم جلوه گر سازند و میل نداشتند و نمیخواستند که دوستی ایران و شوروی با اینچور کارهای نظامیان سرخ تیرگی پیدا کند ولیکن تمام این اقدامات با نقشه های قبلی انجام می شد و دولت شوروی همین که پایان جنگ با آلمان اعلام گردید، بی درنگ دست بکار اجرایی نقشه های تجاوز کارانه خود در باره ایران گردید. شاید این نقشه از تاریخ غائله خراسان هنوز تاریخ مانده باشد که چگونه ممکن شد که چند افسر و سرباز با مدهداری اسلحه و سیاحت در بگرگان فرار کنند؟ این نقشه هر گاه ایامی داشته باشد ما روشن می سازیم و مدلل می شود که دولت شوروی از کمی و چه وقت در قبال آنهمه کمک و یاری که ملت ایران در طول مدتی جنگ با او کرده نرفته های تجاوز و بی ملاحظه با در خاک ایران مطرح کرده بود.

لازم است گفته شود که نقشه سرخ مداخله که بدون مداخله و

حتی بخلاف تعهدات موضوع یادداشت های هشتم و نهم شهریور ۱۳۲۰ که حدود و نواحی قشون های اشغالی در آنها تصریح شده است حتی نداشتند بشهرن بیایند مینظوریم حق ورود بشهر مشهد را نداشتند و از زمانی که بدون هیچگونه مجوزی بشهر مشهد وارد شدند هیچیک از افسران لشکر بدون اجازه قبلی و تحصیل جواز یا پاسپورت حتی خروج از پادگان خود در راست و حتی اینکه فرمانده لشکر نیز از این قاعده مستثنی نبود و هر گاه برای سرکشی بواحدهای تابعه برخاست برود و از شهر مشهد خارج شود اینکار مستلزم کسب اجازه قبلی از پادگان بود. فرمانده نیروی شوروی بود در یک پتان اوضاع و احوالی بطور ممکن بود که چند افسر و سرباز با دو کامیون و یک جیبی مدهداری اسلحه و سیاحت و دستگاها فرستنده بیسیم از پادگان مشهد خارج شده و بسوی بجنورد رفته و از آنجا بگنبد قابوس بگرگان رهسپار گردند؟

در این مورد بیچوجه تردید نباید کرد که مقامات ارتش سرخ و بدستور و تعلیمات عالی ای که دولت شوروی از مسکو داده بود این عده با علم و اطلاع مقامات شوروی در تبران از پادگان خارج و در بگرگان و گران رفته بودند دلیل دیگر که دولت شوروی در اینکار دخالت مستقیم برای اجرای مقاصد تجاوز کارانه داشت اینست که وقتی مراتب بمرکز اطلاع داده میشود چنانکه در بحث سابق گفتیم دوست نفر ژاندارم رایزنی کمک به پادگان های گنبد و گران گسیل میدارد ولیکن بلزعم ارتش شوروی در نقشه جابون هندان کیلومتری تبران جلوی آنها راسد کرده و مانع از عبور آن عده

مدتی بود در شیراز پرنس اصحاب گرفتار بودند اکثر دکتر های آنجا نتوانستند مداخله نمایند در نتیجه بشهران آمده خدمت آقای دکتر ابراهیم صفی رسید و ایشان معاینه کردند و در بیمارستان پرلوی بستری نمود و با عمل جراحی اینجانب با بکلی بهبودی بخشیدند بدین سبب که در تبران بکلی بترسیدند و ایشان را دارم - عاشق پیرزی شیراز

۶۷۹۷۱

# فرماندهان وقت ارتش



سر لشکر عبدا... هدايت

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)



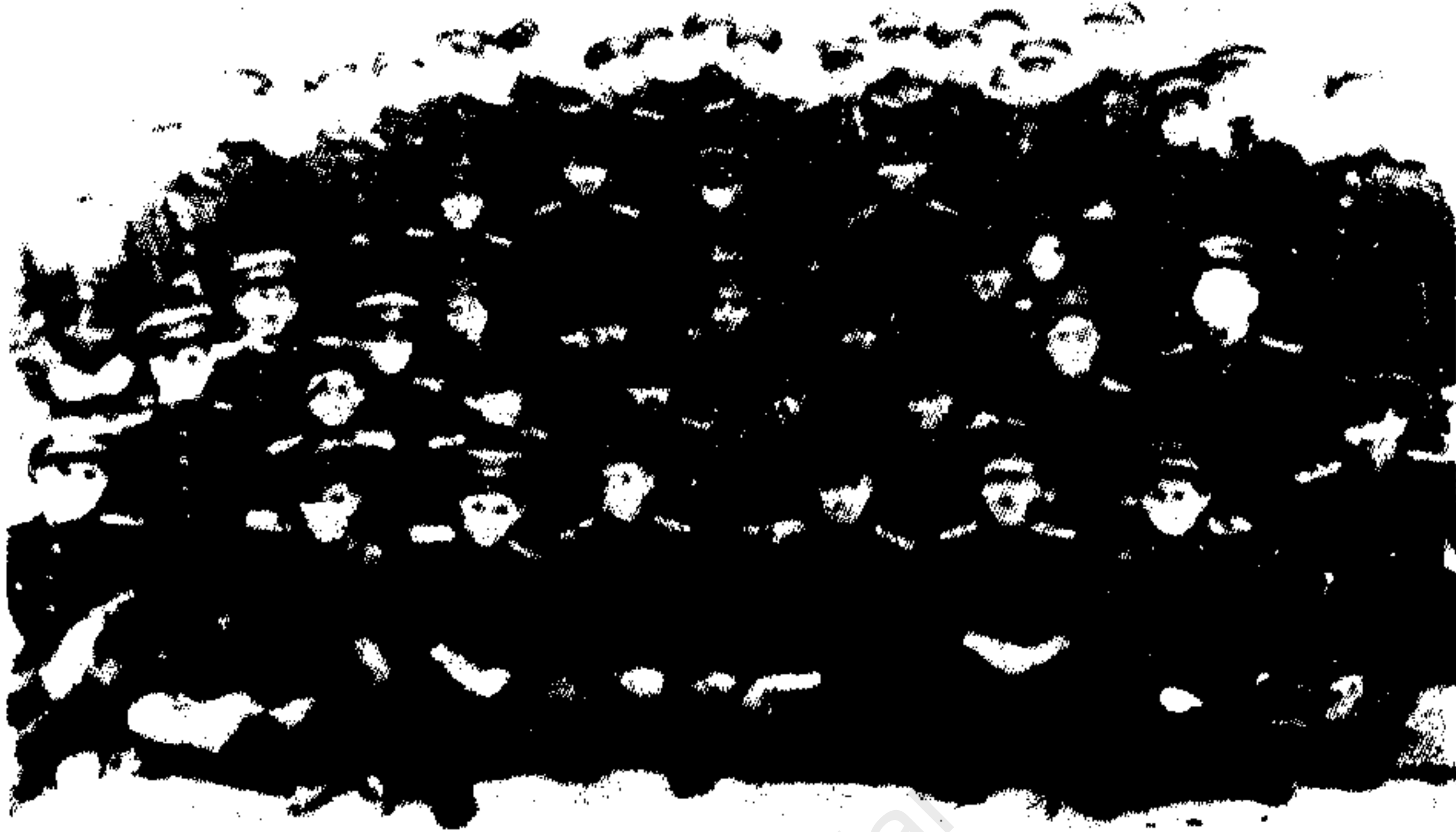
سر لشکر علی رزم آرا رئیس ستاد ارتش

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)



سرتیپ امان... میرزای جهانبانی

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)



دانشجویان کرد مهابادی در دانشکده افسری باکو

سید محی الدین صمدی (سیده گوله)  
یکی از افسران فعال ارتش جمهوری  
مهاباد.





[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)



پیشه‌وری

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

کتاب دوم

## از گنبد تا باکو، از باکو تا تبریز

تأسیس ارتش آزادی بخش!  
فرقه دمکرات و پیوستن افسران  
فراری به ارتش قزلباش<sup>۱</sup>

بر اساس:

روایت دکتر حسن نظری غازیانی - دکتر نصرت الله جهانشاهلو  
خلبان چارلز صیادی و شاهدان و ناظران دیگر

---

(۱) قزلباش یعنی سرخ سر. نام نیروهای معروف صفویه که مرکب از ایلات روملو، شاملو، استاجلو، تکللو، افشار، قاجار، ورساق و صوفیه قراباغ بودند. پیشه‌وری، که تاریخ می‌دانست، این نام را برای ارتش منظم فرقه که به وسیله افسران شوروی و با همکاری افسران دانشکده افسری و دانشگاه جنگ دیده متواری ایرانی سازماندهی شده بود، پسندید.

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

## درباره این بخش از کتاب دوم

سروان حسن نظری غازیانی در زمرة نخستین افسران جوانی بود که در سنین نزدیک بیست به سازمان مخفی حزب توده در ارتش پیوست. او در خاطراتی که در دوران اقامت خود در آلمان نوشته است، مطالب خواندنی و عبرت آمیزی درباره فعالیت‌های تبلیغاتی شورویها در شمال ایران به منظور راغب ساختن جوانان ایرانی به گرویدن به ایدئولوژی کمونیزم، بیان می‌دارد.

حسن نظری غازیانی در سالهای نزدیک به ۱۳۲۰ به فعالیت‌های سیاسی علاقه پیدا کرد. سپس، هنگام خدمت افسری، وارد سازمان مخفی حزب شد. زمانی که رکن دوم ارتش در صدد دستگیری او برآمد پنهان گردید و با کمک رهبران حزب توده، که نماینده مجلس بودند و مصونیت پارلمانی داشتند، به شمال کشور انتقال یافت. در آنجا، روسها او را از گرگان به انزلی فرستادند. سپس به آبشرون در قفقاز روانه گردید تا برای مشارکت در طرح‌بندی دولت شوروی و دولت جمهوری آذربایجان شوروی، یعنی تأسیس «دولت خودمختار آذربایجان جنوبی!»، که قرار بود پس از مدتی در دولت جمهوری سوسیالیستی آذربایجان شوروی ادغام شود، آموزشهای لازم را فرا گیرد.

این جوان گیلانی (او اهل انزلی بود)، با زودباوری و خوش‌خیالی عزیمت به سوی آزادی را آغاز کرد و پس از ۲۱ آذر ۱۳۲۴، که دار و دسته فرقه دمکرات، با حمایت ارتش شوروی، تبریز و سراسر آذربایجان را به تصرف درآوردند، با قطار از جلفا به تبریز گسیل شد، و چند روز بعد، با لباس نظامی ارتش قزلباش به انجام‌دادن وظایفی پرداخت که به او محول گشته بود. اما هنوز یک سال از آغاز تأسیس دولت خودمختار نگذشته بود که شوروی دست حمایت خود را از پشت سرجنابانان جنبش برداشت. آن گونه که دکتر جهانشاهلو، از رهبران جنبش! می‌نویسد، به پیشه‌وری گفته شد که «باید برود. آن کس که

او را آورده است، حالا دستور می‌دهد که برود.»

فکر انضمام این بخش، به عنوان کتاب دوم، به کتاب اول شورش افسران لشکر هشتم، در ماههای اخیر در ذهنم پدید آمد. نظر به اینکه دکتر حسن نظری غازیانی به وضعی عجیب و مشکوک در اروپا درگذشت، مجلدات دوم و سوم یادداشتهای او، که گویا آماده چاپ هم شده بود، ناپدید گردید و آشکار نگشت چه بر سر آن دو مجلد آمده است.

افزون بر یادداشتهای دکتر حسن نظری غازیانی، از کتاب «ما و بیگانگان» به قلم آقای دکتر نصرت‌الله جهانشاهلو نیز استفاده کرده‌ام. کتاب یاد شده، صرف نظر از پاره‌ای از قسمتها، نکاتی بسیار آموزنده و تنبیه‌آمیز را در بر دارد که نشان می‌دهد بیگانگان برای آسیب‌رساندن به استقلال و وحدت کشور از چه راههای فریبنده‌ای وارد می‌شوند، گذشته از این، از مصاحبه‌ها، یادداشتهای و منابع گوناگونی در گردآوردن بخش دوم کتاب بهره‌جسته‌ام.

تصور می‌کنم روشنگری و بیدارکردن ذهن پاک جوانان هم‌میهن ما که استعدادهای انسانی ارزنده کشورمان هستند، وظیفه و رسالت سنگین همه نویسندگان و پژوهشگران ایرانی است و نشر این نوع کتابها سرابه‌های سیاه و تاریک و باطلی را که زیر پوشش ایسم‌های وارداتی و ایدئولوژیهای فریبنده اجنبی بر سر راه جوانان ما قرار دارد، محو و نابود می‌کند و حقایق را، آن‌سان که هستند، پیش روی آنان قرار می‌دهد.

در نگارش این کتاب راهنمایی‌های دلسوزانه و از سر درد جناب آقای دکتر عنایت‌الله رضا و نیز تشویقها و یادآوری‌های مکرر دوست محققم، جناب آقای کاوه بیات، مشوق من بوده است.

هنگام نگارش مجدد این کتاب، که در دست ناشری درگیر، چند سالی بی‌ثمر افتاده بود، به یادداشتهایی ارزنده و چاپ شده در یکی از مطبوعات ۵۰ سال پیش از جوانان مسیحی (آسوری) دانشجوی نیروی هوایی فرقه دمکرات آذربایجان که به باکو انجام شده بود برخوردیم که خوشبختانه فرصت نسخه‌برداری و چاپ دوباره آنها پیش آمد و آن یادداشتهای را که در هیچ یک از کتابهای تاریخ سیاسی معاصر ایران چاپ نشده و در اوراق روزنامه‌ای قدیمی از یاد رفته است، در این کتاب به چاپ رسانده‌ام.

## فصل اول

### انزلی (بندر پهلوی) در سال ۱۳۱۸

انزلی، که رژیم رضاشاه نام آن را به بندر پهلوی تغییر داده بود، در سال ۱۳۱۸، یعنی زمان آغاز جنگ جهانی دوم به پایگاه مهم اطلاعاتی و تبلیغاتی پنهان و خاموش اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در شمال ایران تبدیل شده بود. علت این امر، گذشته از وجود کنسولگری شوروی در این بندر کوچک، حضور شمار فراوانی از مهندسان و کارمندان شرکت سهامی شیلات ایران و شوروی بود که عناصر اطلاعاتی و امنیتی و حزبی شوروی خود را با مهارت در میان آنان جای داده بودند.

انزلی با باکو و لنکران و سالیان و گراسنودسک و دیگر بندرهای شوروی در دریای خزر تفاوتی آشکار داشت. برخلاف آن بندرها که فقر و نداری و بیچارگی از سر و روی مردمش می‌بارید، در مغازه‌ها همه چیز فقط به صورت کوپنی یافت می‌شد و مردم ژنده‌پوش آن توجه هیچ مسافر اروپایی را بر نمی‌انگیختند. انزلی، بندر کار و فعالیت و ثروت بود و رستورانها و یکی دو هتل باشکوه و مغازه‌های پر از خواربار، دهها دکان غذاپزی، بازار پر از جنب و جوش، کافه‌های پر از مشتری، اقتصاد آزاد آن که خرید و فروش و کسب و پیشه و هر نوع فعالیت دیگری در انحصار دولت نبود، برای خارجیانی که از فضای خفه و مختنق و فقیر روسیه شوروی و قفقاز در سالهای فرمانروایی استالین، بویژه دوران تصفیه‌ها و کشتارهای جمعی رهبران سابقه‌دار حزب بلشویک، عبور می‌کردند و پس از پشت سر گذاشتن امواج آبی‌رنگ دریای خزر به این بندر ایرانی گام می‌نهادند، جالب توجه و دوست‌داشتنی بود.

«ویبرت بلوشر»، وزیرمختار آلمان در ایران که در سال ۱۳۰۸ به ایران آمد تا وظایف خود را به عنوان نماینده دیپلماسی آلمان عهده‌دار شود، به محض ورود به بندر پهلوی [انزلی] تحت تأثیر فضای شاد آن شهر، مهمانخانه آبرومند گراند هتل انزلی، آفتاب



گرم‌کننده و امیدبخش ایران قرار گرفت.<sup>۱</sup> مسافرین دیگری چون کنتس سوئدی مادفون فون روزن نیز زبان به تحسین آن بندر می‌گشودند.

میان مردم ایران و مردم روسیه، که طی قرن‌ها تقریباً در فاصله نزدیکی از یکدیگر زندگی کرده و مناسبات بازرگانی و اجتماعی داشته‌اند، از دورترین دوران بجز پاره‌ای برخورد‌های ستیزه‌جویانه اولیه به وسیله قبایل و طوایف روس در قرون وسطی، تنش و اختلاف چندانی وجود نداشته است. بنا به شهادت مورخان و جغرافی‌نویسان اسلامی، مبادلات تجاری میان روسها و ایرانی‌ها از قرن سوم هجری آغاز شده است.<sup>۲</sup> این مناسبات در قرن‌های پس از آن گسترش یافته و در دوران صفویه به اوج رسیده است.

بنا به نوشته پیگولوسکایا مورخ شهیر روس، میان روسیه و ایران عصر صفوی مبادلاتی گسترده انجام می‌گرفته است.<sup>۳</sup> در دوران بعد، گرچه امپریالیزم تزاری پیوسته خواهان پیشروی به جنوب بود، ایرانیان و روسها بیش از پیش به یکدیگر نزدیک شدند. مورخان، جغرافی‌نویسان و نویسندگان روسیه تحت تأثیر فرهنگ و تمدن ایران کهن قرار داشته‌اند. سیاحان روس چه در دوران اواخر صفویه و چه در عصر قاجار آثار خواندنی درباره ایران نوشته‌اند. الکسیس سالتیکوف، که در دوران محمدشاه قاجار به ایران سفر کرد<sup>۴</sup>، و آ.اس. لومیتسکی، که در زمان مظفرالدین‌شاه مدتها در ایران اقامت داشت<sup>۵</sup>، دو سفرنامه بسیار ارزنده و روشنگر به رشته تحریر درآوردند.

روسیه تزاری، پس از پیروزی بر ایران عصر قاجار، در طی دو دوره جنگ‌های دهساله

(۱) کتاب بلوشر به وسیله آقای کیکاووس جهاننداری به زبان فارسی ترجمه شده است. تجسم و تحریر بلوشر از بندرپهلوی هنرمندانه و مانند تابلوی نقاشی است.

(۲) نخستین اشاره کامل به روسها در سفرنامه ابن فضلان، آمده که در دوران خلیفه‌المقتدر بالله در قرن چهارم هجری به نمایندگی از جانب وی به سرزمینهای ماورای قفقاز سفر کرده و شنیدنی‌ها و دیدنیهای شگفتی‌آفرین خود را از سرزمین خزران و اتل و روس در کتاب خودش آورده است. برای توضیح بیشتر به کتاب مرده‌خواران ترجمه اصغر اندرودی رجوع فرمایید.

(۳) تاریخ ایران از قرون قدیم تا قرن ۱۸ میلادی، پیگولوسکایا و دیگر مورخان شوروی، ترجمه کریم کشاورز.

(۴) سفرنامه وی به فارسی ترجمه و به وسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب سابق و شرکت کتابهای علمی و فرهنگی چند بار نشر شده است.

(۵) به وسیله علی جواهرکلام به صورت پراکنده در مطبوعات کشور ترجمه شده است. متأسفانه در دانشنامه اتحاد جماهیر شوروی سابق، چاپ مسکو که استاد عنایت‌الله رضا، بنا به درخواست من درباره این نویسنده و عضو وزارت امور خارجه تزاری بدان مراجعه کردند، شرح حال لومیتسکی یافت نشد.

و دوساله، که به قراردادهای تحمیلی گلستان و ترکمانچای انجامید، به صورت دولت آمر و صاحب نفوذ در ایران درآمد و نفوذ خود را از سال ۱۸۲۸ میلادی تا سال ۱۹۱۷ میلادی حفظ کرد.

قانون کاپیتولاسیون و تعرفه‌های تجاری نامتساوی و تهدیدهای نظامی و خدعه و زورگویی جزئی از سیاست خشونت‌آمیز تزار روسیه در ایران بود.

پس از سقوط رژیم رومانف، مردم ایران تا حدود زیادی به آینده خوشبین و امیدوار شدند؛ اما متأسفانه پس از روزگاری کوتاه، تمام چشم‌اندازهای دلفریب دوران حکومت اولیه بلشویسم محو شد و سیاستهای زورگویانه و سلطه‌جویانه تزاریسم در زیر پوشش ایدئولوژی کمونیزم از نو به مورد اجرا درآمد.

در سالهای نزدیک به ۱۳۲۰، گرچه دولت شوروی، به دلیل گرفتاریهای داخلی و بحرانهای مالی و اقتصادی، اهداف سلطه‌گرانه خود را تعدیل کرده بود، اما شبکه اطلاعاتی، تبلیغی و جاسوسی متبخر و پیچیده‌ای در شمال ایران بویژه از طریق افراد گمارده‌شده در میان معاودین ایرانی قفقاز فعالیت می‌کرد و دولت ایران، به دلیل فساد و رشوه‌خواری شهربانی، کمبود امکانات، نارضایتی عمومی مردم از رژیم، قادر به ریشه‌کن کردن این شبکه پنهانی در آذربایجان و گیلان نبود. در چنین فضایی است که جوانان ایرانی به تدریج به سوی بهشت شمال، آن سوی دریای خزر جذب می‌شوند و آرزوی رفتن به آنجا را در سر می‌پرورانند.

دکتر حسن نظری (غازیانی) یادداشت‌های خود را چنین آغاز می‌کند:

«جنگ جهانی دوم، در آغاز سپتامبر ۱۹۳۹، (۱۳۱۸ ش) با حمله ناگهانی ارتش آلمان هیتلری به لهستان آغاز شد و پس از یک سال و ده ماه ایران را نیز به کام خود کشید.

در سالهای پایه‌گذاری تعاونی کشاورزی در شوروی، همه خانواده‌های ایرانی از آن کشور رانده شدند و اموالشان مصادره گردید (سالهای ۱۹۲۸ - ۱۹۳۰) از این عده، که طبعاً به خیل دشمنان دولت شوروی پیوستند و نومید به ایران آمدند، بعضی به کمک خانواده دوستان خود دوباره موفق شدند به سلک بازرگانان ایرانی درآیند. در ضمن این تصفیه بزرگ، که ایرانیان ساکن قفقاز و بیش از همه آذربایجان شوروی، از این کشور اخراج شدند، دولت روسیه عمال و جاسوسان خود را نیز برای خرابکاری به ایران فرستاد. در میان این گروه جوانی ارمنی بود که به بندر پهلوی (انزلی) آمده بود که برقراری دوستی با وی و کسب آگاهی از

اوضاع و احوال روسیه شوروی توجه جوانان بندر انزلی را جلب کرده بود. این شخص عکسهایی نیز از اردوگاه‌های تابستانی پیشگاه‌نگان و کمسومولها (جوانان کمونیست) باکالینین، صدر شورای عالی (رییس جمهوری) و دیگر رهبران حزب در اختیار داشت که آنها را به جوانان بندر انزلی نشان می‌داد و می‌گفت هرکس می‌تواند با رهبران شوروی دیدار کند. حتی با استالین.»

دکتر ح. نظری (غازیانی) در خاطرات خود زیر عنوان: «گماشتگی‌های بدفرجام»، ضمن بیان خاطره‌ای از این جوان ارمنی، که مبلغ رژیم کمونیستی شوروی بوده است، می‌نویسد:

«یکی از روزها هنگام عصر با تنی چند از دوستان به سوی پل غازیان میان پشته می‌رفتیم. دیدیم که یک افسر شوروی خندان به جانب ما می‌آید. دیگران او را گهگاه می‌دیدند، اما من پس از گذشت سالها فراموشش کرده بودم. او با همه ما دست داد و احوالپرسی کرد و از رویدادهای جنگ سخن گفت. یکی از دوستان حاضر از او پرسید، فلانی تو پنج سال پیش ادعا می‌کردی که با استالین عکس برداشته‌ای و با وی همپاله شده‌ای. راست است؟ پاسخ داد لامصب مگر می‌شد با استالین عکس گرفت و همپاله شد؟ و خنده‌کنان از ما دور شد. دوستان ما می‌گفتند که او در فرستادن کالاهایی که از جانب انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها می‌رسید، نظارت دارد و با درجه ستوان یکمی امنیت اسکله را عهده‌دار است...»

این نمونه‌ای بود از افرادی که شوروی به بهانه اخراج از کشور خود به ایران فرستاده بود.<sup>۱</sup>

### دانشکده افسری

دکتر ح. نظری (غازیانی) در خاطرات خود نوشته است که در خردادماه ۱۳۱۹ دبیرستان نظام را به پایان رسانده و برای انتخاب رشته در دانشکده افسری در امتحان ورودی شرکت جسته و برای رشته توپخانه نامنویسی کرده است. رشته توپخانه تنها رشته‌ای بود که دانش‌آموزان را پس از آزمایش دروس ریاضی و جبر می‌پذیرفت. فرماندهان این رشته در آن سال در دانشکده افسری، سروان سمیعی، سروان شفایی، ستوان یکم رصدی و ستوان یکم روزبه بودند.

(۱) گماشتگی‌های بدفرجام، ص ۱۲.

در یکی از روزها دانشجویان رسته توپخانه و هوایی را برای برگزاری و دیدار یک مانور هوایی که در برابر رضاشاه و ولیعهد (محمدرضا پهلوی) انجام می‌شد، بردند. مانور در جنوب تهران و چند کیلومتری فرودگاه قلعه مرغی انجام می‌گرفت که در آن باید شهرکی ساختگی را در دامنه تپه‌ای بمباران می‌کردند. پس از پروازهای پی در پی، یکی از هواپیماهای «هایند» می‌بایست شهرک ساختگی را بمباران کند. خلبان و دیده‌بان آن هواپیما سروان جناب و سروان مشایخ بودند. هواپیما یورش خود را از ۱۵۰۰ متری آغاز می‌کند اما نمی‌تواند از حالت شیرجه بیرون بیاید و روی شهرک سرنگون می‌گردد. بمبها منفجر می‌شوند و دو خلبان در آتش می‌سوزند. رضاشاه با چهره‌ای خشمگین، و در عین حال ناراحت، محل را ترک می‌کند. نگرانی بیش از همه در میان دانشجویان هوایی پدید می‌آید، به طوری که از هشتاد و سه نفر دانشجویی که برای این رسته ثبت‌نام کرده‌اند، شصت نفر خواهان رفتن به رسته‌های دیگر می‌شوند. ح. نظری، به عکس دانشجویان دیگر، از رسته توپخانه به رسته هوایی منتقل می‌شود.

ح. نظری، در کتاب «گماشتگی‌های بدفرجام» نوشته است:

«... و اما فرمانده دسته ما - رسته سال اول - در رسته هوایی، سروان جمال بهمن‌پور بود. او ۱۵۱ سانتیمتر قد داشت، تنها یک سانتیمتر بیش از مرزی که آن زمان ارتش می‌پذیرفت. اهل شیراز بود و کتابی حرف می‌زد... بسیار سختگیر بود... راه رفتن فرمانده شبیه اردک بود... یک روز که از میدان ورزش برمی‌گشتیم، به شاپور غلامرضا، که دانشجوی سال دوم بود، و سپهبد یزدان‌پناه برخوردیم. بهمن‌پور فرمان «نظر به راست» داد و خودش نیز در سمت راست ما دستش را بالا برده بود و حرکت می‌کرد. در این هنگام شاپور غلامرضا ادای او را درآورد و به سپهبد یزدان‌پناه رو کرد و گفت ببینید چه جور پارو می‌زنند... مثل اردک راه می‌رود. ما همه گفته‌های شاهپور غلامرضا را شنیدیم و ادایش را دیدیم... به محض رسیدن به در آسایشگاه بهمن‌پور خطاب به منصور بهنگار گفت: دیدی احمق شاهپور چگونه ادای تو را درآورد؟! بهنگار هم از کوره دررفت و پاسخ داد، نه جناب سروان ادای شما را درآورد و اگر باور ندارید الان نزد شاهپور می‌روم و از خود وی می‌پرسم. بهمن‌پور که انتظار چنین گستاخی را از یک دانشجو نداشت با بزرگ‌منشی گفت: لازم نیست... این دفعه بخشیدمت، سعی کن راه رفتنت را اصلاح کنی. آشنایانش می‌گفتند خیلی پول دوست است و به همین علت پنج زن طلاق داده است... در یکی از روزهای نوروز سال ۱۳۲۰ که با ستوان خلبان،

عنايت الله رضا در بلوار بندرپهلوی قدم می‌زدیم سروان بهمن‌پور را دیدیم. او برای نخستین بار به این بندر آمده و بسیار شیفته آن شده بود... ستوان رضا پرسید که او را می‌شناسیم! گفتم فرمانده دسته ما است... وی گفت، نه منظورم این است که از خصوصیات اخلاقی او آگاهی داری؟ گفتم نه. او در پاسخ گفت وی در نیروی هوایی به خساست و زن‌طلاق‌دهی مشهور است تاکنون چهار یا پنج زن طلاق داده و در تهران و شیراز هفت خانه خریده است... پس از اشغال ایران به دست ارتشهای روس و انگلیس و بازشدن دانشکده افسری روزی سروان بهمن‌پور به عنوان نصیحت و دلسوزی به ما سال دومی‌ها گفت بهتر است شما حق پروازتان را که ماهیانه شصت تومان است در اختیار من قرار دهید و هنگامی که به درجه افسری نایل آمدید مبلغ کلانی پول خواهید داشت که می‌توانید به زندگیتان سر و سامان بدهید... ما دانشجویان شهرستانی از این دلسوزی فرمانده‌مان شادمان شدیم و چند دانشجوی تهرانی را متقاعد کردیم تا پند و اندرز جناب سروان را بپذیرند... همه موافقت کردند، اما چند ماه بعد چند دانشجوی تهرانی، از آن جمله جعفر تجارتجی که پدرش در بازار تهران بازرگان پارچه بود، به ما خبر دادند که بازاریان به پول نیاز دارند و با بهره‌ای تا پنجاه درصد پول وام می‌گیرند و بهمن‌پور با پول ما سود کلانی به جیب می‌زند. گزارش به گوش سرگرد دولتشاهی، فرمانده رسته هوایی می‌رسد و او نیز بهمن‌پور را مؤاخذه می‌کند و از وی می‌خواهد تا پولهای دانشجویان را به آنان پس بدهد... پیش از واپسین شبهای مهرماه ۱۳۳۰ که به دانشکده افسری برمی‌گشتم او را در سه راه شاه دیدم. به سویم آمد و با چهره‌ای غمناک و مهربان دستم را گرفت و در گوشه‌ای از خیابان پهلوی ایستادیم و زار زار گریه سرداد و با گلوی بغض گرفته می‌گفت دیدی به سر وطن و ملت ما چه آمد؟ سرنوشت ما چه خواهد شد؟ آن مرد بزرگ تاریخ را انگلیسی‌ها کجا بردند؟... به سبب برقرار بودن حکومت نظامی، که در ساعت ۲۰ آغاز می‌شد، پس از چند دقیقه از یکدیگر جدا شدیم و من می‌دیدم که او مانند آدمی مست در تاریکی شب و در زیر نور ماه ناپدید گردید... پس از گذشت سه سال که من همانند فرمانده دسته رسته هوایی دانشکده افسری برگمارده شده بودم او را در خیابان سپه دیدم. این بار خندان و شنگول بود و پس از احوالپرسی که به عنوان مترجم افسران امریکایی که در دانشگاه جنگ تدریس می‌کنند، به کار اشتغال دارد و ساعتی هفت تومان به وی

می دهند تا سخنرانی آنان را ترجمه کند... دیگر غم و اندوه اشغال ایران از چهره اش زدوده شده بود...»<sup>۱</sup>

### سرایت شعله های جنگ دوم جهانی به ایران و

#### تأسیس سازمان نظامی مخفی در ارتش

با اشغال ایران و رفتن رضاشاه، گروه های مخالف او سربلند کردند و هرکدام، به پشتیبانی و تکیه بر گروه یا دولتی بیگانه، برای خود سازمان و تشکیلاتی ترتیب دادند. عده ای که در دوره های رضاشاه موفقیت خود را از دست دادند و شماری که به زندان افتاده بودند اکنون موقعیت انتقامجویی را برای خود مهیا می دیدند. عده ای به مشروطه و قانون اساسی تکیه داشتند و شماری نیز کمونیزم را می پسندیدند. گروه های محافظه کار از پشتیبانی انگلیس و امریکا و گروه های تندرو و چپگرا از پشتیبانی اتحاد جماهیر شوروی برخوردار بودند.

محافظه کاران، که بر مسایل سنتی و بویژه دین تکیه داشتند، بهتر می توانستند مردم را به سوی خود بکشانند، به خصوص که مردم ایران همواره توجه به دین و سنت ملی را با تعصبی شدید تقریباً به ارث برده بودند. بنابراین، کار تندروها و چپگراها که بر کمونیزم تکیه داشتند، بسیار دشوار بود. گردآوردن گروهی از مردم که نمی توانند از ملیت و دین خود جدا شوند و یکسره دل به سوسیالیزم ببندند، کار ساده ای نبود؛ اما به هر حال این اتفاق افتاد و عده ای که پیش از جنگ هم این عقیده را داشتند و برخی نیز به زندان افتاده بودند، حزب توده را برپا کردند. این حزب به آن سبب که حتی بسیاری از بنیانگذاران و سرانش فلسفه دقیق مارکسیزم و سوسیالیزم را نمی دانستند و شیوه درست مبارزه طبقاتی را نیاموخته بودند، یکسره به دام طرفداری بی چون و چرا از رژیم شوروی افتادند و ستایشگر رژیم استالینی شدند.

#### پیدایش سازمان افسری

جنگ جهانی دوم و پیامدهای آن بیش از همه افسران ارتش را شرمسار ساخت. آنان از گناه ناکرده ای رنج می بردند و بدین روی علاقه مند شدند که به نحوی در سرنوشت خود و مملکت دخالت کنند. شماری از آنان عظمت و اعتلای ایران را در بازگشت به گذشته و

(۱) گماشتگی های بدفرجام، ص ۱۵ - ۲۰.



کندوکاو در زوایای تاریخ باستان و حتی برگرداندن سرزمین‌های از دست رفته در طی قرون می‌دیدند، تا بتوانند نژاد آریا را، که باور کرده بودند نژاد برتر است، بر جهان حاکم کنند. عده‌ای دیگر از افسران، با اندیشه‌های چپگرایی، خواهان داشتن سازمانی متشکل از نیروهای ورزیده و کارآمد بودند که ایران را در ردیف کشورهای بزرگ جهان قرار دهند. طبعاً این گونه گوشه‌چشمی به شوروی داشتند و الگوشان در ترقی و عظمت و علم، شوروی و رژیم کمونیستی بود. این افسران همچنین از فسادى که در ارتش و میان فرماندهان رواج داشت رنج می‌بردند و آن را نوعی توهین به خود و سرزمین خود می‌دانستند. گذشته از آن فساد حاکم بر جوارش و کاسبکاریهای نامشروع افسران جوان و تحصیلکرده را آزرده‌خاطر می‌کرد.

دکتر ح. نظری غازیانی در کتاب «گماشتگی‌های بدفرجام» مواردی از این سوءاستفاده‌ها و دزدیهای متداول را شرح داده می‌نویسد:

«... ما، برای آنکه از وضع گردان آگاه شویم، دستور دادیم تا استوار هوشیار گردان را برای بازدید آماده سازد. از بیش از ۷۵۰ سرباز و وظیفه، کمتر از ۱۵۰ نفر حاضر بودند. من علت آن را از استوار هوشیار پرسیدم. پاسخ داد با موافقت جناب سرگرد به مرخصی رفته‌اند و پس از چند روز برمی‌گردند... پس از چند روز برای ما روشن شد که آن‌ها به مرخصی دایم رفته‌اند و جیره آنان را استوار گردان می‌فروشد، که در وضع دشوار خواربار در زمان جنگ، مبلغ کلانی را نصیب جناب سرگرد و استوار می‌کرد. افزون بر این، پانزده ریال حقوق ماهیانه سربازان را نیز استوار هوشیار به جیب می‌زد. سوءاستفاده تنها به سربازان گردان محدود نمی‌شد. افسران مسؤول از فشنگ و بنزین هواپیما هم پول هنگفتی به دست می‌آوردند. هنگامی که سروان رخشا سرپرست شعبه تیر مسؤولیت آن سازمان را به من می‌سپرد و مرا با استوار وزیرى آشنا کرد و گفت با او همکاری بکن که به نفع توست. از او پرسیدم چه نوع همکاری؟ گفت فقط به کارش دخالت نکن تا ماهی چهار پنج هزار تومان گیرت بیاد! پرسیدم چطور؟ پاسخ داد، قشقایى‌ها و بویراحمدی‌ها که در مخالفت با دولت جاده‌ها را ناامن کرده‌اند، برای هر گلوله فشنگ چهار تومان می‌پردازند... سپس برایم توضیح داد و گفت خشابهای مسلسل‌های هوایی را کاملاً پر نمی‌کنند و اضافی را برای فروش جدا می‌سازند... در تیراندازی هواپیماها نمی‌توان مانند رسته پیاده پوکه‌های فشنگ را جمع‌آوری کرد و تحویل داد.»

«با شگفتی گفتم، جناب سروان این دستبرد زدن به دارایی ارتش و دولت است... خشمگین گفتم تمام کشور را به انگلیس و روس تحویل دادند و حالا اگر از این راه به ایلهای وطنپرست کمک شود خدمت به وطن است... سپس آهسته‌تر به گفته‌هایش ادامه داد و گفت: خر نشو، من در همین مدت کوتاه که سرپرست شعبه تیر بودم هفتاد و چهار هزار تومان جمع کرده‌ام و به محض رسیدن به تهران یک خانه خوب می‌خرم...»

«... یک روز که افسر نگهبان فرودگاه بودم گشتیها گزارش دادند که عده‌ای سوار به سوی فرودگاه در حال حرکت‌اند و احتمال می‌رود، که سوارهای قشقایی یا بویراحمدی باشند. من بی‌درنگ به سرگروه‌بان نگهبان دستور دادم تا جعبه آلومینیومی فشنگ را باز کند و فشنگ کافی در اختیار سربازان نگهبان قرار دهد. پس از باز شدن جعبه دیدیم به جای ۲۵۰۰ گلوله، چند آجرپاره در آن جا داده‌اند... چند روز پس از این رویداد، در ساعت پنج بامداد کسی پنجره اتاقم را با مشت می‌کوبید... دیدم ستوان کاظم عبدی افسر پیاده همدروه دانشکده افسری بود. او رسته پیاده را به پایان رسانده و به لشکر اصفهان گمارده شده و از آنجا نیز به هنگ سمیرم رفته بود... او تنها یک پیراهن و شلوارک کرباس سربازی به تن داشت و مانند بید می‌لرزید... او گفت دیروز عصر قشقایی‌ها به یکان‌های هنگ سمیرم یورش بردند. سرهنگ شقاقی و چند افسر را کشتند. پوشاک سربازان را از تنشان درآوردند، افسران و درجه‌داران را اسیر کردند و سربازان را با لباس زیر پیاده به اصفهان روانه ساختند... من در حین یورش آنان با چند افسر دیگر پوشاک نظامی خود را درآوردیم و به صف سربازان داخل شدیم. خوشبختانه هیچ‌یک از سربازان ما را لو ندادند و ما توانستیم پیاده خود را به جاده اصفهان برسانیم و با کامیونی به شهر بیاییم....»

«یک روز که از پرواز برگشته بودم، سرهنگ ماکویی، برادر بزرگ سرگرد ماکویی، به من گفت در گزارشت بنویس سه ساعت و نیم پرواز! پاسخ دادم جناب سرهنگ پرواز بیش از یک ساعت هم نبود. گفتنی است که برای هر یک ساعت پرواز هفت و نیم تومان حق پرواز می‌رسید... او با دلسوزی گفت شما جوانید، خرجتان زیاد است عیبی ندارد، بنویس سه ساعت و نیم، من هم گواهی خواهم کرد... پانزده تا بیست تومان پول اضافی که به شما برسد دولت گدا نمی‌شود. با خودم گفتم عجب فرمانده دلسوزی است و شروع کردم به نوشتن گزارش. در این



هنگام ستوان یکم پرویز اکتشافی سر رسید و پرسید که چه می نویسی؟ پاسخ دادم گزارش پرواز امروز را و از دلسوزی سرهنگ ما کویی سخن گفتم. او لبخندی زد و گفت به تو پانزده تومان می رسد، اما جناب سرهنگ از فروش بنزینی که مصرف نشده صدها تومان به جیب می زند... همین سرهنگ دلسوز از سوءاستفاده هایی که کرده تا کنون چند خانه و مدرسه ساخته، یک گله پنج هزار رأسی گوسفند دارد که سالیانه صدها هزار تومان از فروش پشم و پوست و گوشتشان سود می برد. او حتی پیش از جنگ با هواپیما در مسیر راه آهن سراسری گشت می زد و کامیون نیروی هوایی را به ایستگاه های ناتمام می فرستاد، تیر و چوب و تخته از آنجا می دزدیدند تا در خانه هایی که می ساخت به کار برند...<sup>۱</sup>

### سازمان افسران

جمعی از افسران جوان ارتش، اعم از نیروی زمینی و هوایی، که در جریان جنگ جهانی دوم و اشغال ایران خود را تحقیر شده احساس می کردند، برای انجام دادن فعالیت های سیاسی، سازمانی با گرایش به حزب توده تشکیل دادند و چون افراد نظامی نمی توانستند در فعالیت های سیاسی شرکت کنند و نمی باید عضو گروه خاص سیاسی باشند، این سازمان را به صورت مخفی شکل دادند. در نشست هایی که این افراد برپا می کردند، غالباً به خواندن کتاب و یا بحث درباره کتاب های خوانده شده، می پرداختند. کتاب هایی که خوانده می شد معمولاً کتاب های کمونیستی، آنچه حزب توده منتشر کرده بود و بعضی کتاب های دیگر، مثل «قرارداد اجتماعی» نوشته ژان ژاک روسو، «نبرد من» به قلم هیتلر، «مانیفست حزب کمونیست» نوشته مارکس و انگلس و منتخب آثار لنین بود.

سرهنگ دوم عبدالرضا آذر می گفت: «... می خواهد تمرکزی بین سازمان های پنهانی افسری ایجاد کند تا آموزش سیاسی و برنامه های آینده هماهنگ پیشرفت نماید.»<sup>۲</sup> در فرایند فعالیت سازمان افسران توده ای، افسرانی از جمله بهزاد، زربخت، موسوی، اکتشافی، بدیع تبریزی، ناظم ناوی، محمد علی بهمنیه، آذر، شاهسار، علی جودی و... به این سازمان پیوستند، همچنین افرادی نظیر ابوالحسن رحمانی و عباس سقایی که حوزه پنهانی داشتند و با بعضی از رهبران حزب توده در تماس بودند.

دکتر ح. نظری (غازیانی) در خاطرات خود به این نکته اشاره می کند که سازمان

(۲) گماشتگی های بدفرجام، ص ۲۹.

(۱) گماشتگی های بدفرجام، ص ۲۵ تا ۲۷.

افسران چگونه تشکیل شد و جلسات آن و حوزه‌ها به چه صورتی پدید آمد. او می‌گوید در خیابان زرین‌نعل خانه‌ای اجاره کردیم که برای تشکیل جلسه مناسب بود. چون سازمان افسران گسترش می‌یافت تصمیم گرفتیم برای افسران نیروی هوایی حوزه‌ای تشکیل دهیم. این حوزه مرکزی از سروان ابوالحسن رحمانی، سروان محمد آگهی، ستوان یکم عباس سقایی، ستوان یکم سید مکی موسوی و ستوان یکم حسن نظری تشکیل شده بود.

ح. نظری ادامه می‌دهد:

«... سروان رحمانی، که زبان روسی خوب می‌دانست در هفته‌نامه «دوست ایران» که نامه تبلیغاتی شوروی‌ها بود و در تهران به چاپ می‌رسید، کار می‌کرد. سقایی در دادرسی ارتش به کار اشتغال داشت و غیباً در دانشکده حقوق تهران تحصیل می‌کرد. سروان آگهی، که مانند رحمانی دبستان و دبیرستان را در شوروی به پایان رسانده و در ایران خلبان شده بود، با امیران ارتشی، از جمله سرلشکر نخجوان و سرلشکر جهانبانی رابطه خوبی داشت. مقاله‌ها و نوشتارهای روسی را که آنها می‌خواستند به فارسی برمی‌گرداند و آنها را در مجله ارتش و یا جداگانه انتشار می‌داد... یک روز در حوزه مرکزی در خانه ما جلسه داشت، سروان آگهی بدون قرار پیشین با یک روس سرخ‌گونه، بلندقامت، و تا اندازه‌ای چاق، که ظاهراً بیش از سی ساله می‌نمود وارد جلسه شد و گفت این دوست روس ما نظر مفیدی دارد که می‌خواهد با ما در میان بگذارد... بدیهی است که پذیرش نظر او برای ما اجباری نیست... اما ممکن است نظر جالبی برای کارهای آینده‌مان باشد و من از ایشان خواهش کردم که آن را با ما در میان بگذارد... مهمان روس نیز دیدگاه خود را به زبان روسی بیان می‌داشت و آگهی آنها را ترجمه می‌کرد... از آنجا که شما خواهان دگرگونی ژرف در کشورتان به سود ملتتان هستید باید یک برنامه سیاسی داشته باشید تا بتوانید در راه پیشبرد آن مبارزه درستی را در ارتش و بین مردم انجام دهید. چون شما افسران نمی‌توانید آشکارا سازمان سیاسی داشته باشید و برنامه جداگانه انتشار دهید، از این رو بهتر است با حزبی پیشرو که خواهان بیرون آوردن ایران از پس ماندگی‌های قرون وسطاست، رابطه برقرار کنید. چنین حزبی، حزب توده ایران است که توانسته است وطنپرست‌ترین جوانان دانشمند و کارگران را به صفوف خود جلب کند و با برنامه مترقی به صورت تنها حزب متشکل سیاسی درآید... به سود

شماست اگر بتوانید با رهبران آن تماس برقرار سازید تا در کارتان هماهنگی پدید آید... یکی از ما پرسید، ما که این رهبران را نمی‌شناسیم. آیا شما می‌توانید افرادی را که مورد اعتمادند به ما معرفی کنید؟... مهمان روس به آگهی رو کرد و گفت شما باید با چند نفر از رهبران حزب آشنا باشید. آیا بهتر نیست که شما در این باره توضیحی بدهید؟ سروان آگهی پاسخ داد که برخی از این رهبران مانند اردشیر آوانسیان، کیانوری و چند نفر دیگر را دو سه بار به حوزه خویش دعوت کردیم؛ اما برای نیروی هوایی باید کسی باشد آگاه به این رسته و به باور من رفیق کامبخش که خودش افسر نیروی هوایی بود، می‌تواند بیشتر از دیگران به خواستهای افسران نیروی هوایی پی برد... «رفیق روس» با شگفتی گفت آری، من او را یکی دو بار دیده‌ام. آدم جالبی است و برای حوزه شما خیلی مفید خواهد بود...»<sup>۱</sup>

حضور آن شخص روس در آن جلسه برای آن بود که این حوزه، و پس از آن حوزه‌های دیگر را مستقیماً زیر نظر حزب توده قرار دهند و دیگر اینکه، کامبخش را به نحوی به افسران بقبولانند. سروان رحمانی در دفاع از کامبخش و پیشرفتهای شوروی، در آن جلسه داد سخن می‌دهد و می‌گوید: «ارتش شوروی پیروزیهای فراوانی به دست آورده است و قوای اشغالگر ایران هم به زودی ایران را ترک خواهند کرد. اما شوروی‌ها دوستدار ایران هستند و ما باید با نظرشان موافقت کنیم و برایشان احترام قایل شویم. رفیق کامبخش در شمار نخستین دانشجویانی بود که برای آموزش هوایی به شوروی فرستاده شد و پس از پایان آموزش به ایران بازگشت و در نیروی هوایی به کار مشغول شد. تا اینکه تهمت جاسوسی برای شوروی به او زدند و اخراجش کردند، در حالی که نیروی هوایی ایران چیزی نداشت که کامبخش بخواهد جاسوسی کند. بیشتر هواپیماهای نیروی هوایی ایران آر-۶ بود که از شوروی خریداری شده بود. کامبخش بعداً، با دکتر تقی ارانی گروه ۵۳ نفر را سازمان دادند که گرفتار و زندانی شدند. کامبخش پس از آزادی از زندان به شوروی رفت و اکنون بازگشته است...»

تصمیم برای دخالت و حضور کامبخش در نشستهای حوزه‌های افسران نیروی هوایی از قبل گرفته شده بود، زیرا فردای روزی که آن فرد روس و رحمانی از کامبخش سخن گفتند او در جلسه حاضر شد و از افسران نیروی هوایی تمجید کرد و آنان را دانا و

آگاه خواند. وی پس از چند بار رفت و آمد پیشنهاد کرد تا برای سازمان افسران حزب توده کارت عضویت صادر شود. هر چند وجود کارت امکان داشت گرفتاریهایی برای افسران ایجاد کند.

حسن نظری در خاطرات خود چنین می‌گوید:

«... من به وی گفتم که اکنون زود و در عین حال خطرناک است، زیرا افسران حق شرکت در سازمانهای سیاسی را ندارند. پاسخ داد. نه، اشکالی ندارد. البته افسران نباید کارت عضویت خویش را به کسی نشان دهند. بودن چنین کارتی در جیب هر افسر به او نیرویی اضافی می‌دهد و او مطمئن خواهد بود که میلیونها نفر از توده مردم پشتیبان وی هستند. وانگهی، ما در کمیته مرکزی درباره این موضوع بحث کردیم و به این نتیجه رسیدیم که سودش بیش از زیان آن است... و ادامه داد که این کارتهای عضویت را من شخصاً تهیه و با خودم می‌آورم و با هم در حوزه‌ها به اعضای آن خواهیم داد... من شرم کردم تا چگونگی قرار کمیته مرکزی را از وی بخواهم و اصلاً به مخیله‌ام راه نمی‌یافت که کامبخش مورد اعتماد «رفقای شوروی»، و پانزده تا بیست سال بزرگتر از من، دروغ بگویند... اما سالها پس از آن که با دیگر «رهبران حزبی» همکاری نزدیکی دست داد، پی بردم که کمیته مرکزی حزب توده از این موضوع کمترین اطلاعی نداشته و او سازمان افسری را تنها با «رفقای شوروی» در میان می‌گذاشته و رهنمودهایی می‌گرفته و چنین وانمود می‌ساخته است که فقط با بازگشت او از باکو توانسته است این همه افراد را به سازمان پنهانی حزب توده جلب کند. حال آنکه او حتی یک افسر را هم به حزب نیاورده بود...»<sup>۱</sup>

تبلیغات حزب توده و اتحاد جماهیر شوروی به اندازه‌ای بود که بسیاری از مردم ایران، و حتی گروهی از افسران را شیفته شوروی کرده بود. ستوان یکم هوایی، جعفر تجارتچی، که عضو آزمایشی یکی از حوزه‌های سازمان افسران توده بود، در تابستان سال ۱۳۲۳ به یکی از دوستانش گفته بود که می‌خواهد به شوروی‌ها مراجعه کند و از آنان بخواهد که اجازه دهند در صف ارتش شوروی با آلمان فاشیست بجنگد و نیز اظهار داشته بود علاقه‌مند است پس از جنگ با زنی روس ازدواج کند و در یکی از کلخوزها به کار مشغول گردد. او، به اتفاق ستوان بهنگار، از دوست مشترکشان حسن نظری خواسته

(۱) گماشتگی‌های بدفرجام، ص ۴۰ و ۴۱.

بودند که به عنوان مترجم زبان روسی آنان را نزد وابسته نظامی شوروی در ایران راهنمایی کند. در سفارت شوروی تقاضای خود را مطرح کرده خواسته بودند آن دورا به جبهه جنگ اعزام دارند تا با هواپیماهای شوروی به آلمانی‌ها حمله کنند. وابسته نظامی هم به آنان گفته بود، چون شما افسر هستید باید فرمانده کل قوا، یعنی شاه ایران موافقت کند. بدون اجازه اعلیحضرت ما نمی‌توانیم درخواستتان را بپذیریم.

چندی بعد پدر جعفر تجارتچی را که بازرگان بود، شوروی‌ها بازداشت کردند. روسها علت بازداشتش را خرید کالاهای دزدی عنوان کرده بودند و می‌گفتند ما می‌دانیم شما دزد نیستید؛ اما پارچه‌های دزدی شده از کامیونها و قطارهای حمل و نقل به شوروی را به قیمت ارزان می‌خرید بعد به قیمت گران به مردم می‌فروشید و سود کلانی هم به دست آورده‌اید. شما باید دزدها را به ما معرفی کنید. او می‌گوید معرفی آنان گناه دارد. روسها می‌گویند مال دزدی را به بهای ده برابر گرانتر فروختن گناه ندارد؛ اما معرفی دزدها گناه دارد؟ سرانجام او را تهدید می‌کنند که اگر نام دزدها را نگوید او را محاکمه و محکوم خواهند کرد و وی عاقبت همه چیز را بروز می‌دهد. ستوان جعفر تجارتچی که به شوروی و جنگیدن در رکاب آنان علاقه‌مند بود، پس از بازداشت پدرش به شدت با روسها بد می‌شود و همه جا از آنان به بدی یاد می‌کند و ناسزا می‌گوید و از آن پس یکی از مخالفان شوروی می‌گردد. سازمان افسران توده هم تصمیم می‌گیرد حوزه آزمایشی را که ستوان تجارتچی در آن بوده است، منحل کند. جعفر تجارتچی به دلیل داشتن ذوق نقاشی، بویژه کاریکاتور، آرزو داشت که روزی به هالیوود برود و در شمار کاریکاتوریست‌های شرکت والت دیزنی درآید.

فعالیت افسرانی از قبیل ستوان یکم رحیم بهزاد، ستوان یکم مرتضی زربخت و ستوان یکم محمد شاهسار، موجب شد که بر تعداد افسران سازمان افزوده شود و بیش از سی نفر از افسران نیروی هوایی به سازمان افسران پیوندند و سازمان جداگانه‌ای برای درجه‌داران فنی هوایی تشکیل داده شد.

کامبخش در صدد بود تا سازمان افسران وظیفه حزب توده را نیز تأسیس کند و برای این منظور هم با چند نفر از افسران عضو سازمان تماس گرفت و سرانجام نیز نخستین نشست آن را در کانون مهندسان در میدان بهارستان، بالای رستوران لقانطه برگزار کردند که در حدود ۵۰ نفر از افسران وظیفه در آن شرکت داشتند. همه آنان که حزب توده را می‌شناختند و از اساسنامه آن آگاهی داشتند، آمادگی خود را برای پیوستن به سازمان افسران وظیفه اعلام کردند.

### گروه ۵۳ نفر

عبدالصمد کامبخش را در رویداد دستگیری و محاکمه ۵۳ نفر تأثیرگذار و مقصر می‌دانند، و بیش از همه، دکتر ارانی او را گناهکار و سنگین‌کننده پرونده ۵۳ نفر می‌دانست. کامبخش در دفاع از خود به یکی از یارانش به نام حسن نظری غازیانی در سالهای پس از شهریور ۲۰، گفته است:

«اختر، همسرش، در دیدار با یکی از خویشاوندانش که معاون سرپاس مختاری، رئیس شهربانی کل کشور بود، شنید که اگر این بار جرم جاسوسی به کامبخش بچسبانند به اعدام محکوم خواهد شد و چه بسا که عده‌ای از ۵۳ نفر هم به همین سرنوشت دچار شوند. [اختر ماجرا را در دیدار با شوهرش در زندان به او خبر داد. کامبخش به نظری غازیانی گفت] من برای گمراه کردن پلیس سازمانی تراشیدم. شعبه‌های تشکیلات و تبلیغاتی را مطرح ساختم که اصلاً وجود نداشت. با این ترتیب گناه ما فقط ایجاد سازمان کمونیستی بود که طبق ماده ۶۰ قانون مدنی جرم شناخته می‌شد و سه تا ده سال زندان به ما تعلق می‌گرفت. وانگهی، مهمترین بخش سازمان ما که گردآوری اطلاعات، زیر نظر [سروان] سیامک بود، دست نخورده باقی ماند. می‌بینی که من با این کار عده‌ای را از تیرباران شدن نجات دادم. هنگامی که با عده‌ای برای کار به باکو رفتم رفقای شوروی به من گفتند که رهبران حزب کمونیست ایران به سازمان ۵۳ نفر خیانت کرده‌اند و بیش از همه، مرتضی علوی، که با دکتر ارانی ارتباط داشت و او بارها گفته بود که شاگرد علوی است، گروه ۵۳ نفر را لو دادند نه من! و به همین دلیل نیز همه آنان از جمله نیک‌بین، شرقی، علوی و... در شوروی اعدام شدند.»<sup>۱</sup>

### درباره خسرو روزبه

دکتر حسن نظری در کتاب خود گماشتگی‌های بدفرجام، نوشته است:

«به یادم آمد که سال گذشته خسرو روزبه در دانشکده افسری به نزد آمد و گفت می‌خواهم فردا شب با من در مجلس جالبی شرکت کنی... همان روز از آذر

(۱) گماشتگی‌های بدفرجام، ص ۵۰.



پرسیدم که این چه مجلسی است که روزبه در آن شرکت می‌کند؟... پاسخ داد، خر شده با افسران فاشیست در «حزب کبود» همکاری می‌نماید... اما مطمئنم که از آنان خواهد برید، زیرا همه آنها کله خر و خواهان سرکردگی و رهبری هستند... حالا برو ببین چه می‌گویند. من همه آن امیران و افسران ارشدی را که در «حزب کبود»<sup>۱</sup> فعالیت می‌کنند و می‌خواهند «هیتلر ایران» بشوند، می‌شناسم... .

«به هر رو، در روز موعود، روزبه مرا به خانه مجللی برد و گفت متعلق به یکی از امیران ارتش است. پسر همان امیر که نامش را نگفته بود. جلسه‌ای چهارنفری را اداره می‌کرد که با آمدن ما به شش نفر رسید... پس از تعارفهای معمول، او گفت که ما باید این لکه ننگ را که بر اثر اشغال ایران دامنگیر ما شده است پاک کنیم. چنین کاری هم تنها از عهده افسران وطنپرست، که آماده سختی کشیدن و فداکاری باشند، بر می‌آید... سپس ادامه داد و گفت ما برنامه‌ای تنظیم کرده‌ایم که طی آن باید شبهای سرد زمستان را در کوههای دربند بگذرانیم تا بدنمان به سختیها و رنج عادت کند... فقط از این راه است که ما می‌توانیم افسران فداکار و جانبازی را که نیاز داریم برای بازگرداندن عظمت باستانی به صفوفمان راه دهیم... ما بیش از سه ساعت در آنجا وقت گذراندیم و پس از بیرون آمدن، خسرو روزبه از من پرسید چطور بود؟ پاسخ دادم، «عالی بود» اما عظمت ایران باستان را برای چه و برای که می‌خواهیم، برای اینکه مرزهایمان به دوران هخامنشیان برسد؟ گفت، خوب معلوم است، اینها سرزمینهای متعلق به ایران بود و باید آنها را پس بگیریم... پاسخ دادم که این سرزمینها متعلق به مردمانش بودند و بیشتر آنها را هم به زور شمشیر اشغال کرده بودیم و اکنون که کشورمان خود اشغال شده، می‌خواهیم پیش از اینکه میهنمان را آزاد سازیم، در اندیشه اشغال سرزمینهای اشغال شده گذشته بیفتیم؟... شگفت زده شدم که چگونه افسر جوان پویا و کوشایی در سده‌ای که همه چیز در راه دگرگونی گذشته به پیش می‌رود،

(۱) حزب کبود به رهبری مشایخ، حبیب‌الله نوبخت و چند تن دیگر طرفدار آلمان نازی بود و به دلیل اینکه نوبخت وکیل مجلس سیزدهم و برخوردار از مصونیت پارلمانی بود متفقین مدتی کاری به او نداشتند، اما بعدها در صدد دستگیر کردن او برآمدند و نوبخت به فارس گریخت ولی سرانجام دستگیر شد و مدتی مدید در بازداشتگاه انگلیسیها در اراک زندانی بود. نوبخت بعدها رییس کتابخانه سلطنتی شد. او شاهنشاه‌نامه‌ای نیز سروده است. عده‌ای از افسران، پنج امیر و ۱۷ سرهنگ با حزب کبود همکاری داشتند و گویا مورد حمایت احمد قوام (قوام‌السلطنه) در سال ۱۳۲۱ بودند.